گفتار;خانواده‌گرايي، سياستي مغفول در نظام تربيت رسمي

سخنراني حجت‌الاسلام زيبايي‌نژاد در جلسات تدوين برنامه‌ 5 ساله پنجم در معاونت راهبردي رياست‌جمهوري

مفهوم خانواده

زماني که از «خانواده محوري» سخن مي‌گوييم، بهبود وضعيت خانواده به عنوان يک نهاد مورد توجه است و وجود خارجي و سخت‌افزاري آن، در نظر نيست. وقتي حيثيت فردي و ارتباطي را کنار يکديگر داريم؛ اين حيثيت ارتباطي در خانواده، هويت خانوادگي ناميده مي‌شود که براي ما ارزشمند است. توجه به ظرفيت‌هاي نهاد خانواده، بسيار مهم است. آيا مناسبات اجتماعي مي‌تواند در خدمت تقويت يا تضعيف کارکرد خانواده باشد؟ آيا خانواده مي‌تواند در خدمت تقويت يا تضعيف مناسبات اجتماعي قرار گيرد؟

بايد ميان معناي انتزاعي و انضمامي خانواده، تفکيک قائل شويم،‌ زيرا گاهي خانواده موجود، بي آنکه بداند، ضد نهاد خانواده عمل مي‌کند. براي مثال ايجاد دانش‌هاي اطلاعاتي، سرمايه‌داري‌هاي علمي، سرمايه‌داري‌هاي دانش، اقتصادي شدن دانش و شبکه‌اي شدن علم، امروزه در عصر موج سوم علم مطرح است. ما در جامعه خودمان نيز با آنها مواجه هستيم، شرکت مايکروسافت در امر سرمايه‌داري اطلاعات و علم در مقياس جهاني فعال است. در مقياس کوچک، در جامعه ايران، نهادهايي در مقوله کنکور فعال هستند و در نمايشگاه‌هاي‌ کتاب، شلوغ‌ترين غرفه‌ها به همين کتاب‌هاي آموزشي مربوط مي‌شود؛ اين امر از سرمايه‌‌داري حول محور دانش خبر مي‌دهد. در اين ميان خانواده و نهادهاي آموزشي براي تقويت سرمايه‌داري دانش، دست به دست يکديگر داده‌اند. خانواده ايراني ظرفيت بالفعل خود را در خدمت تقويت اين نظام قرار داده است و بر اين اساس مي‌تواند به ضد خانواده منجر شود. به عبارت ديگر، اعضاي خانواده در جهت تضعيف بنيان خانواده تلاش ‌کند.

اهميت خانواده

ابتدا بايد به اين پرسش پاسخ داد که چرا نهاد خانواده براي ما اهميت دارد؟ بر اساس چه ويژگي‌ها و امتيازاتي معتقديم خانواده بايد محور توسعه قرار گيرد و يا لازم است براي مطالعه جامعه از دريچه مطالعات خانواده به مسائل توجه کرد؟

چرا فهم اينکه جامعه‌اي سالم است به مطالعه خانواده نياز دارد و اگر بنيان جامعه‌اي سست است و روابط اعضاي آن مشکل دارد، بايد ضعف‌ها را در خانواده جستجو کرد؟

بسياري از آموزه‌هاي ديني تأکيد فراواني بر خانواده دارند؛ در حديثي آمده است: «من تزوّج فقد احرز نصف دينه». آيا اين حديث فقط مسئله آرامش جنسي را مورد توجه قرار مي‌دهد يا آنکه به آرامش رواني و بالاتر از آن نيز تأکيد دارد؟

براي پاسخ به پرسش فوق، بايد ظرفيت‌ها و کارکردهاي ويژه خانواده را مورد توجه قرار داد که به مواردي از آنها اشاره مي‌کنيم:

1- اولين تصورات و تصديقات، باورها و اصول ذهني ما، در خانواده شکل مي‌گيرد.

پيش از آنکه فرزند به نهادهاي ديگر تحويل داده شود، خانواده، باورها را به فرزند انتقال مي‌دهد و‌ فرزند در سايه توجه والدين به باورها و اصول ذهني رشد مي‌يابد و هنگامي که وارد اجتماع مي‌شود، آموزه‌هاي اجتماعي را با باورهاي اوليه خويش مقايسه مي‌کند.

2- خانواده نهادي منحصر به فرد يا مهم‌ترين نهادي است که در آن اراده آزاد جريان دارد. آزادي اراده و اختيار بيش از هر جا در خانواده وجود دارد. معلم در کلاس درس، بر اساس بخش‌نامه رفتار مي‌کند، اما در خانواده، والدين و خواهر و برادر، غالباً‌ پشت صحنه ندارند و راحت مي‌‌توان با آنها ارتباط برقرار کرد. معمولاً رودربايستي و نفاق در ارتباطات خانوادگي نيست. اين امر تربيت در خانواده را از تربيت در نهادهاي ديگر متمايز مي‌کند.

3- ارتباطات خانوادگي مستمر و درازمدت، چهره‌به‌چهره و بر اساس شناخت کامل و ويژگي‌هاي فردي است. فردي بودن ارتباط بسيار اهميت دارد. معلم خوب در مدرسه معلمي است که همه بچه‌ها را به يک چشم نگاه کند و ظرفيت خود را کاملاً تقسيم کند. اما اين ويژگي‌ در خانواده، ويژگي منفي به شمار مي‌آيد، يعني والدين در مناسبات تربيتي ويژگي‌هاي فردي فرزندان را در نظر دارند، زيرا فرزند خود را به طور کامل مي‌شناسند. البته تعداد فرزندان هم محدود است و والدين مي‌دانند هر فرزند چه ظرفيت ويژه‌اي دارد. بنابراين با هر کدام به شکل خاصي رفتار مي‌کنند. اين مسئله از مباحثي است که برخي فمينيست‌ها نيز به آن توجه کرده‌اند. «مادلين گرامت»، فيلسوف تعليم و تربيت، تأکيد مي‌کند که نظام آموزش رسمي، نظامي کليشه‌اي است، اما در نظام خانواده، تربيت بر اساس مناسبات شخصيتي شکل مي‌گيرد و تربيت صحيح بايد بر اساس ويژگي‌هاي فردي باشد.

«ويليام گاردنر» در کتاب جنگ عليه خانواده، مي‌گويد: در نظام آموزش رسمي همه دانش‌آموزان به يک چشم ديده مي‌شوند، اما فرزند در خانواده و نزد مادر، ويژه است. اگر احساس ويژه بودن به فرزند دست بدهد، شخصيتي پيدا مي‌کند که در فرآيند تربيت او آثار مثبتي خواهد داشت و او به خودباوري مي‌رسد. ارتباط خانوادگي به تعبير برخي فمينيست‌ها، با نگاه و لمس همراه است. مادر فرزندش را لمس مي‌کند، اما معلم دست يافتني نيست. نگاه‌هاي پدر و مادر، نگاه‌هاي سرشار از عاطفه است، اما در نهادهاي رسمي تربيت، اين اتفاق رخ نمي‌دهد.

4- خانواده نسبت به انتقال ارزش‌هاي مورد نظر خود، به‌ويژه ارزش‌هاي اخلاقي، به نسل بعد حساس است، اما افراد دلسوز در مدرسه يا جامعه، مي‌گويند: من آنچه شرط بلاغت است با تو مي‌گويم، تو خواه از سخن من پند گير و خواه ملال؛ اما والدين اين‌گونه نيستند.

گرچه حساسيت والدين در مورد تربيت فرزندانشان زياد است، اما نهادهاي مدرن اين حساسيت‌ها را کاهش مي‌دهند. دليل حساسيت والدين آن است که سرنوشت آنها با فرزندانشان گره خورده است. يعني افراد خانواده از نظر اقتصادي، عاطفي و اجتماعي (آبرويي) به هم وابسته‌اند.

5- در خانواده تربيت جامع صورت مي‌گيرد؛ يعني تربيت دانشي، تربيت اخلاقي،‌ تربيت جنسي و تربيت سياسي همه در خانواده و در کنار هم انجام مي‌شود. پدر و مادر که حمايت‌گر اقتصادي هستند فرد را تربيت مي‌کنند. بنابراين فرد تربيت‌کننده، ناظر، محافظ، مراقب و پشتيبان نيز هست. اين امور فرايند تربيت را معناپذير و مؤثر مي‌کنند.

6- خانواده ظاهراً نهادي‌ غيرسياسي است، اما در واقع نهادي سياسي به شمار مي‌آيد؛ يعني مفاهيم و ظرفيت‌هايي را توليد مي‌کند که در مناسبات سياسي جامعه، تأثيرگذاري زياد دارد. برخلاف تصوير مدرن از خانواده که دموکراتيک است، در نگاه ديني خانواده اقتدارگراست و سلسله مراتب دارد. آموزه‌هاي ديني بر تحفظ و حفظ اين سيستم تأکيد دارند و نظام خانواده به صورت عمودي و مبتني بر سرپرستي و اقتدار است. حتي در آموزه‌هاي ديني آمده است که بايد اين اقتدار تقويت شود، زيرا کارآمد است. اگر کسي در چنين نظامي پرورش يابد، هنگام ورود به جامعه، سلسله مراتب اجتماعي را خواهد پذيرفت. گاهي از مدير به دليل مدير بودنش بايد اطاعت کرد. اگر قرار باشد 50 نفر با آراء گوناگون در يک اداره باشند و حق را با خود بدانند، امورات مختل خواهد شد، اما وقتي همه در فرآيند تصميم‌سازي شرکت مي‌کنند، بايد در مقام تصميم‌گيري به نظر نهايي رهبر يا مدير احترام بگذارند. پذيرش سلسله مراتب اجتماعي، نياز به تمرين دارد و تمرين آن در خانواده رخ مي‌دهد.

تساهل و تسامح در خانواده آموزش داده مي‌شود؛ اگر در جامعه کسي حرفي برخلاف نظر ما بگويد و عصباني ‌شويم، نشان مي‌دهد که در خانواده درست تربيت نشده‌ايم و نمي‌دانيم کجا بايد تسامح به خرج دهيم و کجا حساسيت مطلوب داشته باشيم.

خانواده با نظام سلسله مراتبي خود، مفهوم تولي و تبري را براي فرزندان روشن مي‌کند و نظام ولايي در خانواده معنا مي‌يابد. پرورش در خانواده دموکراتيک، مشارکت برابر همه افراد جامعه را ترويج مي‌دهد، اما نمي‌توان اين مشارکت را در نظام سلسله مراتبي، اجرا کرد.

نکته مهم، نقش متمايز زن در ظرفيت‌سازي است. قهرمانان ظرفيت‌سازي در حوزه سياسي که در بستر خانواده شکل مي‌گيرد، زنان هستند، زيرا به صورت خودآگاه يا ناخودآگاه، بيش از ديگران در تربيت تأثير دارند. البته هنر آن است که زنان در مناسبات تربيتي، به صورت خودآگاه عمل کنند.

7- خانواده، مطالبات نسل آتي را تعديل و مديريت مي‌کند. خانواده به فرزندان مي‌آموزد که بايد به تلاش فردي متکي بود و توقعات از ديگران را تعديل کرد. اگر جوان امروز، دولت را موظف به ايجاد اشتغال و تأمين معاش مي‌داند، به دليل آن است که خانواده کارکرد درست خود را انجام نمي‌دهد. فرزندان بايد به گونه‌اي تربيت شوند که بر تلاش خود متکي باشند. اصول اخلاقي مانند صبر، توکل و کوشش، در خانواده شکل مي‌گيرند.

8- خانواده سالم، ميان دختر و پسر، تمايز تربيتي قائل مي‌شود و انتظاراتش را نسبت به جنسيت آنها تعديل مي‌کند. حيا هر چند براي هر دو خوب است، اما براي دختر بيشتر تأکيد مي‌شود. به‌طوري‌که در روايات آمده است:

«و تفضّل علي نساءنا بالحياء و العفه: خدايا به زنان ما حيا و عفت را تفضل نما.»

امام صادق (ع) مي‌فرمايند: برخي خصوصيات براي همه خوب است و براي بعضي خوب‌تر، براي مثال ‌عفت براي همه خوب است، اما براي زنان خوب‌‌تر است.

خانواده سالم نسبت به اين امور حساسيت دارد و پسرها و دخترها را براي نقش‌هاي متمايز آماده مي‌کند. پسرها بايد حمايت‌گر خانواده باشند. مرد بايد سخت کوشي و گذشت داشته باشد.

محورهاي فوق مي‌تواند موقعيت خانواده را در تمدن‌سازي و مديريت تحولات آتي اجتماعي، ممتاز کند.

وقتي مشکل بحران اقتصادي امريکا مطرح شد، مردم پول‌هايشان را از بانک خارج کردند. به نظر من اگر خانواده در اين کشور سالم بود و مي‌توانست همبستگي گروهي را بازتوليد کند، اين اتفاق رخ نمي‌داد. در خانواده سنتي با تعداد فرزندان زياد، افراد خانواده مجبورند به دليل امکانات محدود با هم سازگار باشند و توجه کردن به اصول زيست جمعي را ياد بگيرند. شايد مهم‌ترين ويژگي خانواده اين باشد که اصول جمع‌گرايانه و ارزش آن را براي افراد خود بازتوليد مي‌کند اين امر در مناسبات اجتماعي بسيار کارآمد است.

تأثير نظريه‌هاي علوم اجتماعي و سياست‌گذاري‌ها بر خانواده

تبعيت از الگوي توسعه در مباحث خانواده صحيح نيست، زيرا غايت برنامه توسعه، رفاه است و رفاه معناي دنيايي و مادي دارد. وقتي انقلاب اسلامي پيروز شد، معتقد بوديم آرمان انقلاب ما اين است که الگوي ديني براي زندگي بشر امروز و نه بشر 1400 سال پيش، ارائه دهد؛ اگر معتقديم آموزه‌هاي ديني ما مي‌توانند الگوي تربيتي جامعي هم در مناسبات سياسي و هم در مناسبات اقتصادي ارائه دهد، چاره‌اي نيست جز آنکه در حوزه‌هاي گوناگون شبکه مفهومي تشکيل دهيم. همه ساختار و مفاهيم آن بايد با هم متناسب و هم‌جهت باشند و نبايد نگاه تجزيه‌گرانه داشته باشيم.

به عنوان مثال بايد کليه طرح‌هاي مهم کشور پيوست فرهنگي و خانوادگي داشته باشد. مهم‌تر آن است که سياست‌هاي حاکم بر حوزه‌هاي خانواده با توجه به ملاحظات خانوادگي تدوين شود. مثلاً بايد به اين پرسش پاسخ داد که سياست حمايت از صنايع بزرگ چه تناسبي با خانواده دارد و ايجاد مناطق بزرگ صنعتي مثل عسلويه چه آثاري بر خانواده خواهد گذاشت؟ آيا به افزايش مشکلات خانوادگي و نابساماني‌هاي اخلاقي مي‌انجامد و يا در خدمت استحکام و پويايي خانواده است؟

وقتي سياست‌هاي کلان، به سرعت شهرنشيني را ترويج مي‌دهد، بايد تأثير آن را بر خانواده در نظر گرفت.

البته پيش‌نياز تدوين سياست‌هاي خانوادگي آن است که مبناي ما در فلسفه تاريخ مشخص باشد؛ براي مثال به روشني بايد بدانيم تحولاتي که وجود دارد، جبري است يا قابل هدايت؟

الوين تافلر در کتاب «موج سوم» مي‌نويسد ما مقهور جبر تکنولوژيک هستيم و از فضاي پيش از صنعتي به پس از فضاي صنعتي آمده‌ايم که هر کدام اقتضائاتي دارند. يعني وقتي به عصر پست مدرن وارد مي‌شويم که عصر اطلاعات، ‌تنوعات، ‌تکثرات و عصر جامعه شبکه‌اي است، لاجرم‌ با اشکال جديد خانواده روبه رو خواهيم شد: مثل خانواده‌هاي هم‌جنس، تک‌زيست و پيوندهاي توافقي، و چاره‌اي هم جز اين نداريم. اگر چاره‌اي نداشته باشيم،‌ نهادهاي مذهبي نيز بايد آموزه‌هاي اخلاقي خود را بر اساس اقتضائات ديني عصر به روز کنند تا خانواده‌هاي مذهبي در رويارويي با چنين فضايي احساس بزهکاري نکنند. اگر کليسا بتواند خود را با اين اقتضائات هماهنگ کند، خود را حفظ کرده است، در غير اين صورت زير چرخ اين تحولات له خواهد شد.

آيا ما هم در بينش ديني به همين نگاه معتقد هستيم؟ اين بحث از نقاط اختلافي است که در حوزه‌ آموزش و در کتاب‌هاي جامعه‌شناسي تاريخي، بسيار مطرح مي‌شود. الگوي اصلاحي ما، حاشيه‌اي بر متن علوم اجتماعي است. حرف‌هايي که جامعه‌شناس و فيلسوف جامعه و تاريخ مي‌زند اشتباه است. جامعه‌شناسي، علمي توصيفي به نظر مي‌رسد، اما در واقع‌ ارزشي و توصيه‌اي است. براي مثال بر اساس نظريه داروين، انواع، تطور دارند و تحولات موجودات زنده از نقشه ‌از پيش تعيين شده‌اي پيروي نمي‌کنند و انتخاب طبيعي و اتفاقي مسير تحولات را مشخص مي‌کند. در اين روند هر موجودي که توانست خود را حفظ کند، باقي مي‌‌ماند و آنکه ضعيف‌تر است، از ميان مي‌رود؛ ظاهراً اين مسئله به زيست‌شناسي مربوط مي‌شود، اما بعدها به حوزه اجتماعي تطبيق داده شد. گفته مي‌شود که نظريه داروين، تنها بر حوزه جانوري تطبيق ندارد، بلکه همه ساختار‌هاي اجتماعي نيز تاريخي هستند. يعني هيچ ساختار طبيعي در جامعه وجود ندارد. يکي از ساختارهاي تاريخي خانواده است. اختلاف اساسي ديدگاه دانشوران مسلمان و مدرن همين‌ مسئله است که دانشمندان مسلمان ساختار خانواده را ساختاري طبيعي مي‌شمارند، به اين معني که زن و مرد طبيعت خاص خود را دارند و خداوند خالق اين طبيعت است و متناسب با طبيعت زن و مرد ساختار روابط خانوادگي را طراحي و راه را مشخص مي‌کند.

ساختار خانواده،‌ همان صورتي است که در اعتقاد ديني آمده است. اگر اين ساختار دست‌کاري شود، خانواده در مسير انحطاط مي‌افتد و کارآيي خود را از دست مي‌دهد. ساختار خانواده و احکام مربوط به آن بايد ثابت بمانند.

اگر ديدگاه داروين بر خانواده انطباق يابد و با نظريه مورگان ضرب ‌شود، نتيجه سهمگيني خواهد داشت. بر اساس نظر مورگان، مالکيت، از ابتدا خصوصي نبود؛ بنابراين زن و شوهر مفهومي نداشت و هر زن مي توانست با هر مردي ارتباط داشته باشد. وقتي مالکيت خصوصي مطرح شد، مرد نسبت به زن احساس مالکيت کرد و به اين ترتيب خانواده شکل گرفت، متناسب با ساختار جامعه فئودالي، خانواده گسترده شکل گرفت و متناسب با ساختار جامعه صنعتي و سرمايه‌داري، خانواده هسته‌اي پديد آمد و متناسب با ساختار جامعه فراصنعتي، تنوع اشکال خانواده را شاهد هستيم. اگر همراه با تطور تاريخي، تحول در خانواده رخ ندهد، مشکل اجتماعي رخ خواهد داد. سيال و تاريخي بودن هويت و نقش، از پيامدهاي ديگر ديدگاه تاريخي به شمار مي‌آيد. در اين ديدگاه نگاه هويت زنانه و مردانه ثبات ندارد و تابعي از تحولات اجتماعي و تاريخي است بنابراين نمي‌توان و نبايد تعريف ثابتي از زن و مرد ارائه داد، نقش‌هايي ثابت براي آنها در نظر گرفت، آموزش‌هايي متفاوت براي آنان در نظر گرفت و حقوقي متمايز برايشان در نظر داشت، اما در ديدگاه ما اگرچه هويت و نقش تحولاتي را مي‌پذيرند اما سياليت‌ها بايد حول محورهاي ثابت تحقق يابند و تحولات صرفاً با حفظ اصول و ساختارهاي ثابت اجتماعي و خانوادگي قابل قبول هستند.

انگلس پيرو ديدگاه داروين و مورگان است؛ او در کتاب «منشأ خانواده دولت»، مي‌نويسد فرزندان بايد ملک دولت باشند و خانواده نيز بايد نابود شود. پيش‌شرط آزادي زن آن است که خانواده نابود شود. فمينيست‌هاي راديکال نيز همين حرف را مي‌زنند. زيرا خانواده را مهم‌ترين فضاي بازتوليد مناسبات پدرسالارانه مي‌شمارند. فمينيسم ليبرال مي‌گويد خانواده مي‌‌تواند وجود داشته باشد اما ارزشي براي ما ندارد و ارزش‌هاي اجتماعي بر ارزش‌هاي خانوادگي مقدم هستند. طبق مطالبي که گفته شد ما بايد ديدگاهمان را در فلسفه تاريخ براي برنامه‌ريزي توسعه مشخص کنيم. بايد معلوم شود ما چه ساختاري از خانواده را قابل دفاع مي‌دانيم. آيا از نگاه ما ساختار خانواده طبيعي است يا تاريخي؟ اينکه خانواده را محور توسعه مي‌شماريم به چه معناست؟ اکنون همه دنيا شعار «خانواده، محور توسعه» سر مي‌دهند، اما اين شعار چه معنايي دارد؟ يونسکو نيز همين شعار را مي‌دهد. توجه به خانواده از دهه 1990 به بعد رخ داد. در کنفرانس«آينده خانواده» در يونسکو، سخن بر سر آن بود که تاکنون سازوکارهاي حمايت، درصدد، «حمايت از افراد» بوده‌اند، اما اکنون بايد به سمت «حمايت از خانواده» حرکت کنيم.

در عين حال نبايد فريب شعار خانواده‌گرايي را خورد بلکه بايد به پشت‌صحنه اين مباحث توجه کرد و غرض اصلي را دريافت. مي‌گويند اگر خانواده ظرفيت‌هاي متعددي دارد، چرا براي بازتوليد مناسبات مدرن و پست‌مدرن از ظرفيت آن استفاده نکنيم؛ چرا از ظرفيت خانواده براي بازتوليد مناسبات فردگرايانه براي توسعه استقلال‌طلبي، فردگرايي و شادکامي بهره نگيريم؟! خانواده مي‌‌تواند الگويي از زيست را طراحي کند که با فضاي سرمايه‌داري متناسب باشد. مي‌گويند خانواده بايد به فرزندان آموزش دهد که هيچ اصل اخلاقي ثابتي وجود ندارد و همه چيز تنوع پذير است.

مناسبات خانواده و نظام تربيت رسمي

وقتي که سخن از خانواده، مناسبات خانواده و نظام آموزشي به ميان مي‌آيد، دو تصوير پيش روي ما قرار دارد. گاهي تصوير ما از خانواده و مدرسه، الگوي ارتباطي خانه و مدرسه است که انجمن خانه و مدرسه محل تجلي آن به شمار مي‌آيد خانواده و مدرسه چگونه بايد با هم همکاري کنند؟ اين همکاري، يک معناي خوب و يک معناي بد دارد. در بسياري از کشورهاي دنيا، با انجمن‌هاي خانه- مدرسه روبه‌رو هستيم و کشور ما از ضعيف‌ترين کشورها در اين خصوص است. کتابي درباره الگوي ارتباطي انجمن خانه و مدرسه در اروپا وجود دارد که قوانين ارتباط خانواده با مدرسه در کشورهايي مانند آلمان، نروژ، اسپاينا و لوکزامبورک را‌ شرح مي‌دهد. در اين ارتباطات، NGO هايي وجود دارند که نماينده اولياء هستند، انتخابات و شورا دارند و در اداره مدرسه و در سياست‌گذاري‌ها، به صورت فعال حاضرند. خانواده در شوراي عالي آموزش و پرورش اين کشورها که مهم‌ترين سياست‌گذاري‌ها انجام مي‌شود، نماينده دارد. در کشور ما نيز کم کم بايد ارتباط خانواده و مدرسه مستحکم‌تر شود.

الگوي ارتباطي خانه و مدرسه، گرچه لازم و ضروري است، اما اگر بر اساس نگاه خانواده‌مدارانه شکل نگيرد، مي‌تواند در خدمت ارزش‌هاي ضد خانواده باشد، يعني خانواده و نهاد دولتي آموزش، ظرفيت‌هاي خود را با هم هماهنگ مي‌کنند تا ارزش‌هاي ضد خانواده توليد شود.

از نظر ما بحث مناسبات تربيتي مدرسه و خانواده، يعني خانواده و مدرسه چگونه مي‌توانند در خدمت ارزش‌هاي انقلاب اسلامي قرار ‌گيرند؟ چگونه مدرسه، ارزش‌هاي خانوادگي را تقويت مي‌کند؟ چه‌ اقدامي صورت گيرد تا از ظرفيت خانواده به بهترين شکل بهره بگيريم؛ هم اکنون اين پرسش مطرح است که آيا خروجي‌هاي نظام آموزشي موجود، بيشتر انگيزه دارند تا خانواده تشکيل دهند يا کم‌سواد‌ترها؟ سن ازدواج کساني که تحصيلات عاليه دارند، بالاتر است يا پايين‌تر؟ ميزان طلاق در افرادي که تحصيلات عاليه دارند بيشتر است يا کمتر؟ ميزان التزام به ساختار ديني خانواده نزد آنها بيشتر است يا کمتر؟

وقتي مي‌بينيم در کشورهاي غربي ميزان طلاق در ميان زنان شاغل، چهار برابر زنان غير شاغل است، يعني مناسبات شغلي موجود، ضد ساختار خانواده است. وقتي نظام آموزشي، به فرزندان انگيزه تشکيل خانواده را نمي‌دهد، يعني اين نظام آموزشي، خانواده‌گرا نيست. وقتي نظام آموزشي، به جاي تناسبات جنسيتي و ‌نگاه زنانه يا مردانه، مفهوم برابري را در ميان فرزندان توزيع مي‌کند و ‌تمام تناسبات جنسيتي را ناديده مي‌گيرد مي‌توان نتيجه گرفت اين نظام آموزشي، ضد خانواده است.

بنابراين بايد بررسي کنيم که آيا کارکردهاي نظام آموزشي در خدمت اقتدار خانواده قرار دارد يا خير؟ به تعبير دکتر آزاد ارمکي، نظام آموزشي ما پدرکشي مي‌کند، يعني اقتدر پدرانه را از ميان مي‌برد. وقتي افراد در نظام آموزش رسمي قرار مي‌گيرند، اين مفهوم به آنان القا مي‌شود که احتمال خطا در پدر و مادر بالاست.

متخصصان آموزش و پرورش در کشورهاي غربي تصريح کرده‌اند که آموزش و پرورش کانالي است که از آن طريق، والدين متناسب با اهداف دولت‌هاي سرمايه‌داري، جامعه‌پذير ‌شوند؛ از اين رو الگوي ارتباطي خانه و مدرسه در آنجا تقويت مي‌شود تا اصحاب آموزش و پرورش، والدين را باز تربيت کنند. مدرسه جلساتي را براي خانواده‌ها برپا مي‌کند تا خانواده‌ها قدم به قدم به سمت جامعه‌پذير شدن حرکت کنند.

نظام آموزش علاوه بر آشنايي با شغل، دو رسالت اصلي دارد؛ جامعه‌پذيري فرزندان يعني آنان را با ارزش‌هاي اجتماعي آشنا کند تا بتوانند با جامعه کنار بيايند و اينکه آنان را به گونه‌اي تربيت کند که بتوانند در جامعه اصلاحات اجتماعي انجام دهند و جامعه را پله پله متحول کنند.

خانواده در فضاي موج سوم علم:

سه دوره در علم وجود دارد: فضاي موج اول علم که تا صده 18 ادامه داشت؛ در اين زمان‌، علم مخصوص نخبگان بود و تحولات علمي بسيار کند انجام مي‌شد و پيوندي ميان حوزه علم و اقتصاد وجود نداشت و علم درصدد کشف واقع بود. از قرن 18 به بعد، علم در خدمت تأمين نيازهاي بازار قرار گرفت و بيشتر، ابرازي براي اقتدار اجتماعي شد تا ابزاري براي کشف حقيقت. سرعت تحولات علمي در عصر موج دوم، بيشتر ‌شد و هر ده‌سال يک‌بار اطلاعات بشر دو برابر گرديد و علوم به رسانه‌ها و مطبوعات متصل شد.

در فضاي موج سوم، از مقطع 1960 به بعد، يعني فضاي پست مدرن و عصر اطلاعات، سرعت تحولات علوم بيشتر شد و اطلاعات بشر هر پنج سال دو برابر گرديد، علوم شبکه‌اي شدند و با بنگاه‌هاي اقتصادي و رفتارهاي رسانه‌اي جديد ارتباط يافتند.

امروزه در عصر شبکه‌اي و رقابتي شدن، برنامه‌ريزي عمودي زير سؤال رفته است. ما در عصر شبکه‌اي شدن علوم هستيم و ديگر معنا ندارد آموزش و پرورش و شوراي عالي انقلاب فرهنگي براي مهندسي نظام آموزش و پرورش سياست‌‌گذاري کنند! نهادها تنها‌ بايد تسهيل‌گر باشند تا رقباي آموزشي و بنگاه‌هاي اقتصادي، فعاليت خود را اجرايي کنند! پس پيشنهاد مي‌کنند در هيئت‌ مديره دانشگاه‌ها، افرادي از بنگاه‌هاي اقتصادي حضور داشته باشند و دولت فقط جريان علم را تسهيل کند. البته اين امور روي صحنه ماجرا هستند، اما در پشت صحنه، نظام عمودي برقرار است که خود را پشت سر شبکه پنهان مي‌کند، درست مانند شبکه‌هاي اجتماعي که ظاهراً روابط هرمي در آنها وجود ندارد اما واقعاً داراي رهبري پنهان‌اند.

موضوع کمپين‌ها در قالب فمينيسم شبکه‌اي، در سال‌هاي گذشته مطرح شد. مي‌گويند هيچ رهبر و کميته تصميم‌گيري در روش شبکه‌اي وجود ندارد و هرکس با انتخاب خودش مي‌آيد. افراد، گرايش‌هاي متنوعي دارند، اما همه در پيگيري يک موضوع مشترکند. در انتخابات گذشته نيز شبکه اجتماعي ناراضيان تشکيل شد. به اين صورت که هر کس از روند انتخابات راضي نيست، در اين شبکه وارد مي‌شود، فرقي ندارد که چه کسي باشد. هيچ رهبريتي هم وجود ندارد.

آيا مي‌توان باور کرد اين جريانات اجتماعي بدون رهبري شکل بگيرد؟ رهبران خود را نشان نمي‌دهند. در جريان تربيت نيز همين اتفاق رخ مي‌دهد. ما با فضايي جديد روبه‌رو هستيم، خانواده و دولت يک طرف قرار دارند و طرف‌هاي مشارکت زياد شده‌اند؛ بنابراين بايد مراقب بود تا در لواي شعار رقابتي‌شدن و شبکه‌اي شدن علم، مديريت جريان علمي از دست نهادهاي ذي‌صلاح گرفته نشود و به نهادهاي پشت صحنه منتقل گردد و نظام تربيت تحت تحولات موج سومي، سکان‌هاي هدايت خود را از دست ندهد.

اخيراً در سند تحول آموزش و پرورش، به موضوع توسعه اينترنت در مدارس اشاره شده است.

البته عنوان مي‌کنند که اين امر با حفظ ارزش‌ها صورت مي‌گيرد؛ اما توسعه اينترنت في‌نفسه در خدمت کيست؟

دانشگاهي در آلمان 174 هزار دانشجو در 34 کشور دنيا را مورد بررسي و اطلاعات سنجي قرار داد و نتيجه گرفت دانشجوياني که به ميزان بسياري از اينترنت استفاده مي‌کنند،‌ نمراتشان نسبت به ديگران بسيار افت دارد. بحث اخلاقي نيز بايد مورد بررسي قرار گيرد.

مسئوليت فرهنگي والدين در عصر حاکميت رسانه‌ها، بيشتر است و فعاليت‌شان پيچيده‌‌تر مي‌شود. تصويري که در اين عصر از مادر و ارتباط خانه و مدرسه ارائه مي‌دهيم بايد چنان باشد که والدين را به کانون اقتدار معنوي تبديل مي‌نمايد، زيرا در عصر جديد، رقباي جديدي به وجود آمده‌اند و اگر هدايت والدين نباشد، احتمال سرگرداني و گمراهي فرزندان زياد است.

نکته ديگر، مناسبات خانواده و دولت است. يکي از خواهران مقاله خوبي به نام «مناسبات تربيتي خانواده و دولت» نوشته است که در آن، مسئول اصلي تربيت را خدا مي‌داند؛ خداست که تربيت مي‌کند و حق تربيت بر انسان دارد. او اين حق را به پيامبران، اولياء‌ و در زمان غيبت به ولي امر مسلمين عطا کرده است. بنابراين مهم‌ترين نهادي که در بحث تربيت بايد وارد بحث شود، دولت اسلامي است. به نظر مي‌رسد در اينجا مغالطه‌اي صورت گرفته است. اگر مقدمات را بپذيريم که حق اصلي تربيت براي خداست و خداوند هم اين حق را از طريق ولي خود اعمال مي‌کند و ولي مسلمين حق تربيت دارد. بايد اين نکته را در نظر گرفت که ولي مسلمين به معناي دولت نيست بلکه يکي از ظرفيت‌هاي ولي مسلمين است. ولايت به معناي دولت نيست. البته دولت در دو معنا به کار مي‌رود يکي قوه مجريه و ديگري حاکميت. ولايت به معناي حاکميت نيست بلکه هدايت مجموعه ظرفيت‌هايي است که مي‌تواند در خدمت ولي مسلمين قرار گيرد، خانواده، هيئت‌هاي مذهبي و NGO ها در زمره اين ظرفيت‌ها هستند.

يکي از اين ظرفيت‌ها، دولت است به شرط اينکه تحت اراده ولي مسلمين باشد. وقتي بحث از دولت اسلامي به ميان مي‌آيد و بر دولت‌‌هاي موجود در خارج تطبيق مي‌شود، مي‌بينيم در واقعيت خارجي، آنچه نامش را دولت اسلامي مي‌گذاريم، دولت رفاهي با نظام بوروکراتيک، با پيش‌فرض‌هاي مدرن و ساختارهاي فشل و البته با تعدادي مدير خوب و متدين است و نبايد گمان کرد آنچه به عنوان دولت اسلامي با تمام مناسبات آن وجود دارد، همان است که تحقق‌بخش مناسبات اسلامي در جامعه است.

اکنون پس از 6سال، کارشناسان متبحر تربيتي در دولت، سند بسيار خوبي را تهيه کرده‌اند، اگر چه ممکن است اين سند ايراداتي نيز داشته باشد؛ کارشناسان تدوين‌کننده سند در جلسه‌اي گفتند اين سند فعلاً‌ براي آن است که کار کشور لنگ نماند و ما هنوز سند اسلامي تربيت را تهيه نکرده‌ايم تا بتوانيم نهاد رسمي تربيت را بر اساس آن جهت دهيم.

حال اگر به اين نتيجه برسيم که يک دولت با ساختار بروکراتيک و متکي بر تعاليم مدرن و با استمداد از علوم‌ اجتماعي و تربيتي موجود که به گفته ويليام گاردنر ماهيت ضدخانواده دارند، ب‌خواهد جريان تربيت رسمي را ساماندهي کند آيا ما مجازيم چنين دولتي را بر تمام فرايند تربيت حاکم کنيم و دولت تعيين‌کننده سهم تربيتي خانواده باشد؟ آيا تقويت اقتدار دولت و تضعيف اقتدار خانواده در فرايند تربيت، مصلحت جامعه را تأمين مي‌کند و يا آنکه بايد نهادي شامل و فراتر از نهاد دولتي به تقسيم مسئوليت تربيت بپردازد؟ به گونه‌اي که اهداف تربيتي خانواده و دولت هم‌راستا و مؤيد يکديگر باشند؟ براي مثال کارشناساني که نگاه خانواده‌گرا دارند، نمايندگاني که مي‌خواهند الگوي تربيت ديني و فلسفه تربيتي ارائه دهند و همچنين نمايندگاني از خانواده بايد در اين جمع حضور داشته باشند. مشکل خانواده در جامعه ما آن است که خانواده، زبان و نماينده ندارد. حال چرا ما نتوانيم NGOهايي که معطوف به مصلحت خانواده هستند و دغدغه خانواده را دارند، راه‌ بيندازيم تا آنها نيز مطالبات حقيقي خانواده را از زبان خانواده بيان کنند و به خانواده هويت و شخصيت دهند.

اگر مطالبات خانوادگي از دولت شکل گرفت که براي مثال انجمن ارتباط خانواده و دانشگاه تشکيل شود و مطالبه خانواده در قبال نهاد تربيت رسمي شکل ‌بگيرد؛‌ هر پدري مي‌تواند پرونده آموزشي و ميزان پيشرفت تحصيلي فرزند خود و دوستانش را از طريق اينترنت بررسي کند و دانشگاه به استناد مطالبات خانواده مي‌تواند فضاي علمي در دانشگاه‌ها را حاکم کند، فضاي خوابگاه‌ها را فرهنگي و اخلاقي نمايد و به عنوان نماينده خانواده و پيگيري‌کننده مطالبات آنان با دانشجوي متخلف برخورد کند. اما اگر اين اتفاق نيفتد و خانواده چنين دغدغه‌اي نداشته باشد و همه نظارت‌ها و برخوردها بر عهده مسئولان باشد، هويت مقاومت در جامعه تقويت خواهد شد. چون دولت در يک طرف و دانشجو و خانواده در طرف ديگر قرار گرفته‌اند.

هم‌اکنون در بحث عفاف و حجاب به اين نتيجه رسيده‌ايم که آموزش حجاب را از مدارس آغاز کنيم، در حالي‌که اخلاق جنسي از پنج سالگي و در خانواده شکل مي‌گيرد و مرزهاي ميان والدين و فرزند، محرم و نامحرم و خانه و اجتماع، ابتدا در خانه به‌وجود مي‌آيد. اگر فرزندان اين امور اخلاقي را در خانه فرا نگيرند، در اجتماع نيز نخواهند توانست مرزها را خوب دريابند و دروني کنند.

بسياري از کنترل‌ها و پيشگيري‌ها بايد از طريق نظام خانواده اعمال شوند و نظام آموزشي تا زماني که ظرفيت‌هاي خانوادگي خود را تقويت نکند، نمي‌تواند در خدمت خانواده قرار گيرد.